

# عمر خیام

ڈاکٹر محمد منور مسعودی  
صدر شعبہ فارسی کشمیر یونیورسٹی

نہ صد سال پیش بود کہ مردی بظاہر آرام و غموش اما صاحب نبوغ باہمیت  
خاص خراسانی در شہر بزرگ نیشا بود زندگی میکرد۔  
پیشانی گسترده، چہرہ ای کشیدہ و چشمانی نافذ داشت ریش متوسط باوقیانہ مرد متفکر  
صاحب اندیشہ ای میداد، اواز مصاحبت دورستہ گریزان بود جاہلان و سالوسان۔ از  
زیبائیہای طبیعت لذت میبرد، اما آنچه او در بارہ ہستی وجود میاندیشید سواہی آن  
بود کہ مردم وحقی برگزیدگان آن عصر من اندیشیدند۔  
او ریاضی دانی بی نظیر بود، در نجوم و پزشکی و شعر و ادب و بالاتر از ہمہ در  
فلسفہ استادی بی ہمتا بود۔  
او مرد فوق العادہ ای بود کہ پایہ و ارکان فلسفہ اش را در محیطی پر از جہل

و تعصب بنانههار، خیام بی شک از مفاخر ملی ایران، و از نوابح فلسفه جهان است.  
 نام و کنیه و لقب و نسب خیام، حکیم ابوالفتح غیاث الدین عمر بن خیام یا خیامی  
 است تاریخ تولد وی را حدود ۴۰۷ هجری نوشته اند.

او در محیطی پاره عرصه وجود گذاشت که با بردی کار آمدن ترکان سلجوقی تعصب  
 و عصبیت مذمبی و محدودیت فکری و مبارزه با علوم عقلی شروع شده بود. بلی محیط  
 او پر از جنجال های تعصب آمیز روحانیون بود.

خیام در نیشابور به کسب علم پرداخت، به دارالعلم معروف نیشابور رفت  
 و بقول خودش از محضر درس شیخ الرئیس ابوعلی سینا مستفید شد و در مکتب امام  
 موفق نیشابوری نکته ها آموخت، حکمت و نجوم و ریاضیات را فرا گرفت و هر لحظه در  
 بحر علم گامی پیش نهاد.

او را بسیاری هم مکتب حسن صباح و خواجیه نظام الملک خوانده اند و سه یار دبستانی  
 نامشان نهاده اند لیکن به عقیده عده دیگری این قول درست نمی نماید چرا که هر یک  
 از شهری متفاوت بودند و دور از هم و اختلافی بسیار در سالهای تولدشان و عقاید و  
 افکارشان.

خیام در جوانی طوس و بلخ و بخارا و مرو را دیده و به بغداد سفری کرده و به روایتی  
 حج را نیز بجای آورده است.

سالها رنج برد، خون دل خورد، مکتب این و آن دید و در پی رهائی روح و روان  
 خویش از قید و بند اجتماعی متعصب کوشید، او باغزالی مباحثه با کرد و دربار ملک شاه را  
 دریافت، با خواجیه نظام الملک این وزیر دانشمند دوستی و الفت یافت و در علم و ادب  
 به مقامی شامخ در فیه دست پیدا کرد.

سنجر را از مرض آبله رهایی بخشید و با مرگ شاه تقویم را اصلاح کرد و هدای  
ملکتش را بروی نظامی عروضی و بیستی معاصرانش گشود و استفاده بارسانید.



صبح است ، دمی بر می آید رنگ زلیم ؛  
وین همیشه نام و رنگ بر سنگ زلیم ؛  
دست از آمل در از خود باز کشیم  
در زلف کزاز و دامن چنگ زلیم .

از درس و علوم جمله بگریزی ، به  
و اندر سر زلف دلیر آوری ، به  
زبان پیش که بزور سحر محوت زلیم  
نو خون بااله در فتح زلیم ؛

## مقام علمی و ادبی و صفات و سجایای

### خیام

در هر جای دنیا که سخن از حکمت و ریاضیات و ادبیات و شعر و نشر ایران بمیان آید خیام یکی از صدر نشینان مجلس و محیط فضل و ادب و شمع اصحاب کمالست. بقول رباعیات فارسی این گوینده راز گو و در دشناس را بر روی یک صفحه می توان جای را دو دیگر آثار باز مانده این دانشمند را نیز در دفتر کوچکی می توان گرد آورد اما همین چند اثر مختصر که حکیم عمر خیام را از بزرگترین مفاخر ایران و مشاهیر جهان ساخته است دریای بیکرانی از علم و معرفت است که آن را نه بدایت نه نهایت پیدا است و دانشمندان جهان در باره این آثار چندان تتبع و تحقیق و گفت و شنود کرده اند که یک کتابخانه کتاب در باره خیام فراهم آمده است.

خیام در محکمه علمای غرب بزرگترین ریاضی دان قرون وسطی و در عالم هنر و شعر و ادب سر سلسله مشهورترین سخنوران نامی ایران در همه جهان است.

خیام مردی بود تند حافظه، با پشت کار، متفکر، مسلط بر لغت و ادب و تفسیر، طبیب، فیلسوف و مدافع ابن سینا، منجمی طراز اول، بنی حوصله در تدریس با حساسیتی شدید، بوج و یکدنده و شاید مغرور، بلند طبع، بدین نسبت به اکثر علمای معاصر و یا لا اقل عده ای از آنها، معاشر سلاطین و رجال، محافظه کار و موقع شناس، باطناً آزاد اندیش و صریح اللهجه، دیر باور و شکاک در مسائل عقلی و طرفدار و مدافع ابوالعلاء معری.

بعضی از نویسندگان ضمن تحسین و تمجید از فضل و دانش خیام او را به تنگی خلق و بخل در ارائه معلومات متهم کرده اند تا آن جایی که بیهقی ضمن ذکر فیلسوف ویرا در تعلیم و تفهیم و تصنیف مردی بخیل معرفی میکند این چنین تعریف بیهقی از خیام که مورد استفاده و نقل نویسندگان بعدی قرار گرفته ناشی از عدم اطلاع بروحیه و مسلک و مشرب و حتی تالیفات و تصنیفات او بوده است -

بیهقی جز از چند رساله فلسفی و طبیعی اظهار اطلاعی نکرده چون ممکن است بروحیه و اخلاق فلسفی خیام آشنائی کامل نداشته ویرا بخیل در افاضه علوم و حتی تصنیف معرفی کرده است -

خیام بزبان و اصطلاح امروزی مردی بسیار سیاستمدار و پخته بود و با عقاید فلسفی خاصی که داشت و مردم و طلبه و اهل علم که شهرت او را شنیده بودند انتظار داشتند او هم مانند سایر حکما و فقها مجلس درسی تشکیل دهد غافل از آنکه خیام را به حکمت و فلسفه رایج اعتقادی نبوده تا بتدریس و تشکیل حوزه یا مجلس درس بپردازد و نشر عقاید و فلسفه شخصی او هم در چنان عصر و محیط غیر ممکن بوده است -

روش خیام در بیان اندیشه و افکار روش مردان بزرگ و آزاده گیتی است و با آنکه این سخنان از دیرباز مورد طعن و غضب متعصبین بوده و پیوسته صفای آلودگی خیام و زیبایی هنری و عظمت معنوی وی در مقامی بالاتر از گفت و شنیدهای کسان قرار داشته است -

خیام بدین بود و این حاصل عقیده فلسفه او است - چرا همه آرزو با بگور میروند؟ چرا یاس و ناامیدی بدلهای خانه میکند؟ کسی که بانگیزش پس از مرگ و دنیای آخرت مومن نیست و معتقد است که انتهای حیات نابودی و عدم مطلق است مسلماً به بدبینی میگراید -

بدین معنی از محققان فلسفه نظری است ولی فلسفه عملی خیام بر خودش مبتنی است  
و آن فلسفه غمنازی و لذات است که انسان باید در دوران عصر کوتاه، شش نهایت لذت  
و بهره را از زندگی بهره و این همان عقیده پیکوری است که میگوید سعادت و خوشی را باید  
در لذات زندگی جستجو کرد.

دلیل دوران نوینده آمریکائی می گوید :

خیام تجربهیات خود را چنین خلاصه می کند :

هنگام جوانی بد را ستان و مشایخ رفت و آمد و شتم و از هر که ام دلایلی در اثبات  
عقیده خود من شیندم ولی از آن در که وارد میشدم دوباره بر می گشتم - شاید خیام این سخن  
را از جنبه شاعری و نه از نظر علمی گفته است و شاید هم از آن در که رفته بیرون نیامد است  
زیرا کسی نیست که بد را ستان و محکمی بزندگ رفت و آمد کند و عقل و ذهنش تغییر می  
عامل نشود و نگرش دوباره هزاران مسئله حیاتی و سعادت بگیرد چه امری بود که ایمان  
دوران کودکی خیام را بهرستش شکاکانه زیبایی و شراب بدل کرد ؟ چه امری جز فلسفه می  
توانست این عظمت را بشعر خیام بدهد ؟ گمان می رود منظور دلیل دوران نوینده است مفهوم  
رباعی زیر است که به عطار و انفسل کاشانی منسوب است :

بازی بودم بهریدم از عالم راز

بو تاکه هر دم می نشیبی بفر از

این جواهر نیافتم کسی محرم راز

زان در که در آمدم بیرون رفتم باز

اما خیام را در بهرستش زیبایی و نشاء شراب فکری باقی نبود - شک او در مراحل  
بالا تر یعنی کیفیت خلقت و علت آن بود بهر حال آنها را دلیل دوران نوینده بسیار جالب  
است که چه امری بجز فلسفه می توانست این عظمت را بشعر خیام بدهد -

خیام بعقاید ایده آلیستی فلاسفه یونان چون افلاطون و ارسطو توجهی نداشت. دستگاه  
فلسفی خیام از لحاظ علمی و اجدادش است.

خیام از مرگ بیم و هراس نداشت افسوس او بکوتاهی عمر است که چرا وقت  
و فرصت تنگ است و انسان نمی تواند بهتر و بیشتر از طبیعت و زیبا بینهای آن  
لذت ببرد.



# الهام دهنندگان خیام

نظیر افکار فلسفی خیام را نزد هیچیک از متفکران سابق نمی توان یافت. صلابت فکری و درخشندگی معنوی آنها چنانست که در صورت تداخل و تخلیط با سانی میتوان باز شناخت. از پیشینیان و هم عصران آثار رودکی، فردوس، شیخ الرئیس ابوعلی سینا و امیر عیاض المعالی کیکاووس و ناصر خسرو تا حدی در افکار خیام خوانده میشود.



چون همسر رسد چه اندوه چه بلخ؛  
 یمانه چو ارغود، چه درین وجه بلخ؛  
 خوش باش که بعد از من و تو مادیسی  
 از سلخ به غره آید از غره به سلخ .

میرسیدی که چیت این نقش حجاز را  
 گر در گویم خفته است دراز ؛  
 نقش است پدید آمده از دریای  
 و آنگاه ندهد بحر آن دریا بار .



## الهام گیرندگان خیام

چنان می نماید که الهام گیرندگان خیام بیش از الهام دهندگان او هستند.  
 رباعیات افضل الدین کاشانی معروف با فضل کاشی متوفی بین ۶۷۴ و ۶۸۱  
 بعثت تشابه فکر و اصطلاح بیش از هر شاعر دیگر در رباعیات خیام تداخل کرده است.  
 پیروان سبک و عقیدتی خیام فراوان اند از جمله شیخ فرید الدین عطار کمال الدین  
 اسماعیل، شیخ فخر الدین عراقی، مولانا جلال الدین بلخی، سعدی، اوحد الدین کرمانی، ظهیر فاریابی  
 شیخ سنجان خوانی، ابوالحسن خرقانی، صدر الدین نجندی، مجد همگر، سراج الدین قمری، بهاء  
 الدین قزوینی، طالب آملی، عبیدزاکانی و حافظ رامی توان نام برد.

در میان شاعران پس از خیام هیچیک چون عبیدزاکانی و حافظ دو شاعر معاصر  
 قرن ششم که باید بخت نوابغ هزل و غزل نامیدشان بیشتر متاثر از عقاید و فلسف او نیستند.  
 خیام در پایان عمر درازی که به تحقیق و تامل در معارف و اسرار نیستی و هستی بسر برد  
 در سال ۵۱۷ هجری در نیشابور وفات یافت و آرامگاه ابدی وی زیارتگاه عوام و خواص  
 جهان است.

آثار او رسالاتی بسیار است در علوم مختلف که مهمترین آنها رساله امی است در  
 جرد و مقابله و دیگری نوروز نامه که کتابی است منشور درباره تاریخ و آداب جشن  
 نوروز و دیگر رباعیات او ست در خور بحثی عظیم.

## رباعیات خیام

سر آغاز چند بیتی داریم از محمد هاشم میرزا افسر که :

جهانی ستاینده خیام را

که اندیشه هابی کم و کاست گفت

پسندید هر چیز را در جهان

نترسید از میچکس راست گفت

دل عالمی را بشعری برد

چرا چون دلش هر چه میخواست گفت

خیام شعر را برای تفکرات فلسفی خود بکار برده است و چنان می نماید که ضرورتی

روحی ادراک کارکشانیده است.

اگر بخواهیم خیام را با شاعران بزرگ مقایسه کنیم ناچار باید از ناصر خسرو و سنائی نام

ببریم که آن یکی شعر را برای مقاصد مذهبی و سیاسی بکار برده و این دیگری برای بیان

افکار عرفانی و اگر رباعیاتی که به شیخ ابوسعید نسبت می دهند درست باشد وجه شباهت وی

با این عارف بزرگ بیشتر است.

سخن خیام ساده و عاری از هر گونه بازیهای لفظی است حتی صنایع مطلوب

شعری رباعیات خیام از حیث ایجاز، فشرده گی مطلب، توالی جمله های سه مصرع اول

که مصرع چهارم ختم آنها را اعلام میکند، به کلمات قصار میماند و در خواننده این گمان

را پرورش میدهد که رباعی قالبی است برای شخصی کم گوئی.

رباعیات او با اندیشه فلسفی توأم است و در نمایشگاه ادب فارسی سیاهای مشخص  
و متمایز دارد لیکن هنوز ناشناخته مانده است.

خیام مبهوت و حیران بعرصه مستی مینگرده و اندیشه سرگردان خود را در جمله هائی کوتاه  
زمزمه میکند که مردم این زمزمه را با رباعی نامیده اند.

اینهار باغی نیست، بخوای جان افسرده بیزاریست ' سرگردانی اندیشه واقع بینی  
است که در چند دایره افتاده، بیهوده می چرخد، بطور مستمر از دایره ای به ایره ای می  
افتد و در هیچیک قرار و آرام ندارد و ناچار با خود زمزمه میکند:

دوری که در آن آمدن در فتن ماست

آن رانه بدایت نه نهایت پیدا است

کس می نزند می در این معنی راست

کین آمدن از کجا و رفتن بکجا است

چیزیکه شیوه سخن او را به نحو خاصی مشخص میکند عقیده ایست که به تحول مستمر طبیعت  
دارد. گوئی چون محمد بن ذکریای رازی و بسیاری از فلاسفه، هیولی یا ماده را قدیم و صورتها  
را محدث میداند. این معنی را بصورتهای گوناگون بیان میکند:

کوزه از خاک دیگران ساخته شده، سبزه ای که امروز تماشاگاه ماست از عناصر  
ترکیب دهنده در گذشتگان رشد و نمو کرده، این تحول مستمر، مرگ و نیستی موجودات را  
بطرز موثری در خاطر او بیدار میکند کانهایی پر از جلال لانه جالوران میشود، فاخته  
بر کنگره ایوان شاهان "کوکو" میزند. پس از مرگ، جسد انسان را چه گرگ بخورد چه  
مور، پس چون چنین است باید فرصت زندگی را عجت از دست نداد. مرگ و فنا ی  
حتمی انسان را فارغ از بسیاری مشکلات میکند.

زندگی در نظر خیام 'زودگذر و یک امر اتفاقی است' خواب و خیالی بیش نیست و  
گاهی آن را به 'فانوس خیال' تشبیه میکند:

خورشید چراغ دان و عالم فانوس

ما چون صوریم کاندان گردانیم

خیام رباعیات خویش را هنگامی می سرود که از حساب نجوم و از تدقیق مسائل  
طب و تحقیق غوامض حکمت نسته و پریشان میشد و برای تفریح خاطر و تخفیف تاثرات  
با آنها می برداخت.

دیگر آنی چند چون شهید بلخی درودگی و ابوسعید نیز رباعیاتی چند سروده اند لیکن رباعیات  
خیام شیوه و لطافت و تاثیر و حرارتی دیگر دارد.

گویا آنگاه که استاد از حل مسائل عالم بطریق عقل و برهان و ایمانده لاجرم بجهان  
احساسات خود راه داده و بهت و حیرت و تاثیر و رقت و تحولات فکرت را در زبان شعر  
جلوه میداده و از فضای پهنادر و بیکران اندیشه و خرد بر بال و پر شعر و خیال پرمیدن  
میخواست است.

رباعیات خیام از حیث شمار کم و از نظر عبارت ساده و موجز - ولی از لحاظ معنی  
نغز و جالب است و در واقع عقاید لطیف حکیمان را در قالب دو بیت می بایست که موثری  
بیان کرده - بررسی دقیق رباعیها نشان میدهد که قلب شاعر حکیم ما از چند چیز سخت  
متاثر بوده و میسوخته و عمری از پی چاره آن در دلبای پیدا میگشته و چون چاره ای که  
تسکین درد نماید پیدا نمیکرده بناچار در آن فشار درونی محض آرامش ضمیر بزریر بال  
شعر پناه می برده است.

دوین اندوه شاعر که پیدا است دلش خونست از اینست که چرا و چگونه  
درخت زندگانی آدمی نشکفته خشک شده بزین میفتد تندرستی به بیماری و جوانی به

پیری و زندگی بر مرگ مبدل میگردد و عزیزان جهان سرانجام مشتکی خاک میشوند.

پیش از من و تو لیل و نهار می بود دست

گردنده فلک نیز بکاری بود دست

ز نهار قدم بجاک آهسته نهی

کان مردمک چشم نگاری بود دست

ای چرخ فلک خدایی از کینه تست

بید او گری پیشه دیرینه تست

ای خاک اگر سینه تو بشکافند

بس گوهر قیمتی که در سینه تست

گوئی بشر که اسیر حوادث است باز بچه ای بیش نیست که بدست چرخ بازیگر  
چندی جست و خیز کرده نابود میگردد و همه آرزوهارا با خود بزریر خاک میبرد و کسی او را  
ازین معمای آفرینش آگاه نیسازد.

برخی رباعیاتش شکایت است از ظاهراً آرائی و فریبکاری در یاد دورنی و بی حقیقتی

برخی از پیشوایان دین که بظاهراً مردم از تقوی و تقدس زده در باطن پی اغراض میگردند و مردمی  
را بجای راهنمایی گمراه میکنند و در این مآل رباعیهای موثره از او نقل شده پس از  
شکایت از گردش جهان و ذکر ناکامی و اندوه نادانی مردمان و کوتاهی عمر انسان و یاد از  
ریا و سالوس و روحانیان خیام تدبیری برای ماندیشیده و مارا در برابر اینهمه رنج  
و محنت شیوه زندگی میآموزد و آن هم عبارتست از خوشی و نشاط و بیدردی. اکنون  
که ماهمه معروض ستمهای روزگار و بازیچه چرخ غداریم و گذشته و آینده را دسترس ندایم  
و جهان را بر وفق مرام خود تابع نظام و حوادث را فرمانبر و رام نمی توانیم بکنیم پس چه بهتر

بکشیم تا آنجا که تو انیم غم گذشته و اندوه آینده را کم خوریم و دم را غنیمت شمیریم و خوش  
باشیم و تا فرصت از دست نرفته کام دل از زندگی که چند سال بیش نیست بتانیم و  
برخیزیم و بکار زندگی پردازیم و زبون حوادث نگرددیم و هر دم قدر عمر را بدانیم و از عهده  
تکالیف آن بر آییم اینک چند رباعی در اینگونه مضامین:

روزی که گذشته است از یاد مکن  
فردا که نیامده است فریاد مکن  
برنامه و گذشته بنیاد مکن  
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

در خواب بدم مرا خرد مندی گفت  
کز خواب کسی را گل شادی نشگفت  
کاری چکنی که با اجل گردد جفت  
برخیز که زیر خاک میباید خفت

برخیز و مخور غم جهان گذران  
خوش باش و دمی بشادمانی گذران  
در طبع جهان اگر وفائی بودی  
نوبت بتو خود نیامدی از دگران

امروز ترا دسترس فردا نیست  
و ندیشه فردا بت بجز سودا نیست

ضایع مکن این دم اردلت شیده اینست

کین باقی عمر را به پاییه اینست

رباعیات خیام بزبان لاتین، فرانسه، انگلیسی، آلمانی، ایتالیائی، و دانمارکی ترجمه شده است و مهمترین و کامل ترین آنها ترجمه ادوارد فیتز جرالده (EDWARD FITZGERALD) به انگلیسی است در سال ۱۸۵۹. و چنان در انگلستان روان یافت که یک سبک مخصوص در ادبیات آن مملکت بنام (ادبیات عمری) ایجاد کرد.

فیتز جرالده بدین واسطه شهره عالم شد و بازوقی بسیار دوبار دیگر رباعیات خیام را تصحیح کرده بچاپ رسانید که برخوردار از نهایت سلاست و غنویت است و از شاهکارهای زبان انگلیسی. و همچنین این ترجمه موجب شد که در سال ۱۸۹۲ در لندن جماعتی از فضلا و ادبا و ارباب جراید انجمنی تاسیس کردند بنام "کلوب عمر خیام" OMER KHAYAM CLUB که هنوز برقرار است و سال بعد به تقاضا و اهتمام این انجمن دو بوته گل سرخ که تخم آن را ویلیام سیمپسن از نیشابور به لندن برده بود و در باغ نباتات لندن تربیت یافته بود با رسوم و تشریفات در سر قبر فیتز جرالده نشانند و لوحه ای آن جا نصب کردند:

"این بوته گل سرخ که در باغ کیو پرورده شده است و تخم آن را

ویلیام سیمپسن از سر قبر عمر خیام در نیشابور آورده بود بدست چند تن از

هواخواهان ادوارد فیتز جرالده از جانب انجمن عمر خیام غرس شد در هفتم

اکتبر ۱۸۹۳"

رباعیات بسیاری به خیام نسبت داده اند که از او نیست بل سروده کسی یا کسانی

از زندان بی نام و دنگ بوده که بادر یوزه گرمی ویا از راههای پست دیگری روزانه یک

در همی بدست آورده و در میکرده باوالمیده مست و بخورد رباعیات می یافتند، سپس کسانی  
در هر دوره و زمان این گفته های پلید را از اینجا و آنجا گرد آورده اند و بنام خیام بسته  
اند و بدینسان خیامی از پندار خود پدید آورده اند -

رباعیاتی که شامل 'حمد و نعت و توحید' پند و نصایح، 'خرابات و ساقی نامه و  
عرفان و مناجات' باشد نمی تواند از خیام باشد. و بقول صدیقی نجویی در کتاب خیام  
پنداری که می گوید :

ما رباعیاتی را که بنام خیام معروف گردیده است مایه تباهی ایران و دستاویز  
گمراهی جوانان می دانیم و به اقتضای دستگی با سیم و میهن میان بکندن ریشه این اندیشه  
های پست بسته و زبان به نکوهش سراینده آن رباعیات ننگین گشوده ایم :

رباعیات خیام بر روی سه زمینه است :

۱. ستایش کوزه و جام و باره -

۲. ریشخنده دستورهای آسمانی و برافشاندن تخم نومیدی -

۳. دم غنیمت شمردن و بعیش و نوشش پرداختن -

خیام اگر زباده مستی خوشش باش

بالاله رفی اگر نشستی خوشش باش

آن غصه مخور که نیست گردی فردا

انگار که نیستی چو هستی خوشش باش

یک جام شراب صد دل و دین ارزد

یک جرعه می مملکت چمن ارزد



جز باده لعل نیست در روی زمین  
تلخی که هزار جهان شیرین ارزد

از جمله رفتگان این راه دراز  
باز آمده کو که خبر گوید راز  
هان بر سر این دو راه آزد و نیاز  
چیزی نگذاری که تمی آبی باز

چون نیست مقام مادرین دهر مقیم  
پس بی می و معشوق خطائی است عظیم  
تا کی ز قدیم و محدث امیدم و بیم  
چون من رفتم جهاں چه محدث چه قدیم

دریاب که از روح جدا خواهی رفت  
در پرده اسرار فنا خواهی رفت  
می نوشش ندانی ز کجبا آمده  
خوشش باش ندانی که کجا خواهی رفت

ترانه های خیام را صادق هدایت جمع آوری کرده و به چاپ رسانیده است  
و گفته هم ادست که:

"اگر یک نفر صد سال عمر کرده باشد و روزی دو مرتبه کیش و عقیده و مسلک  
عوض کرده باشد قادر بگفتن چنین افکاری نیست؛"

و حسن ختامی از خپام که :

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان

برداشتمی من این فلک را زمیان

وز نو فلکی دیگر چندان ساختمی

کا زاده بکام دل رسیدی آسان



بدر رخسار دامن گل چاک شده  
البل ز جمال گل طربناک شده  
در سایه گل نشین که بسیار این گل  
از حال بر آمده است و در خاک شده.

بر چهار گل نسیم لوروز خوش است.  
در حسن چمن روی دل لوروز خوش است.  
ز روی که آذشت هر چند اولی خوش است  
خوش با غرور دی مثلاً که امروز خوش است.

## منابع و مأخذ

- ۱- مردی از نیشابور
  - ۲- رباعیات عمر خیام
  - ۳- رباعیات خیام
  - ۴- رباعیات خیام (ترجمه به انگلیسی)
  - ۵- رباعیات خیام (ترجمه به فرانسو)
  - ۶- خیام شناخت
  - ۷- می با خیام
  - ۸- خیام پنداری
  - ۹- خیام شناسی
  - ۱۰- لغت نامه
  - ۱۱- تاریخ ادبیات ایران
- تالیف محسن فرزانه ، چاپ ۱۳۴۹
- نگارش حسن دانشفر ، چاپ اول خرداد ۱۳۰۲
- با تصحیح مرحوم محمد علی فردغی چاپ تهران ۱۳۴۷
- نگارش عباس آریان پور کاشانی دکتر منوچهر آریان پور کاشانی
- مهدی فولاروند
- تالیف محسن فرزانه
- تالیف علی دشتی ، اسفند ماه ۱۳۴۴
- نگارش صدیقه نجوانی چاپ تهران شهر یور ۱۳۴۷
- محمد مهدی فولاروند چاپ تهران ۱۳۴۸
- تالیف علی اکبر دهخدا چاپ دانشگاه تهران
- تالیف دکتر شفق ، چاپ اول ، مرداد ماه ۱۳۰۲

تالیف لطفعلی بیگ بن آقا خان بیگدلی شاملو  
مخلص به آزر بکوشش حسن سادات ناصری

۱۲- آتشکده آزر

۱۳۳۷ اوایل ۱۳۳۸

نگارش مجتبی مینوی چاپ اول شهر یور

۱۳- پانزده گفتار

۱۳۴۶

جلد اول از مومر تا خیام تالیف جورج سلتون  
ترجمه فلا محسن صدری افشار

۱۴- مقدمه بر تاریخ علم

صادق هدایت چاپ ششم ۱۳۵۳

۱۵- ترانه های خیام

شماره های ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ آزدوی

۱۶- مجله هنر و مردم

۴۷مین و اسفند ۱۳۵۲

۱۷- مجموعه مقالات و اشعار استاد بدیع الزمان فروز نفر به کوشش عنایت الله

مجیدی اردیبهشت ۱۳۵۱

۱۸- مجله روزگار نو (خیام و فیض جلاله) شماره سوم

تالیف دکتر زبیر بیح الله صفا جلد دوم

۱۹- تاریخ ادبیات ایران

چاپ ششم